

غوری در مواجهه فیض کاشانی با تصوف

مهدی کمپانی زارع^۱

چکیده

در اصفهان عصر صفوی تقابل گسترده‌ای میان متشرعان و اهل تصوف به وجود آمد. این تقابل تنها گریبان صوفیه اهل خانقاه را نگرفت و بزرگان علما را نیز نشانه رفت. اتهام صوفیگری که مساوی با محرومیت از بسیاری از مواهب اجتماعی بود بسیاری از علما را به مهاجرت ناگزیر کرد و برخی را بر آن داشت که با تمایز نهادن میان عرفان راستین و دروغین، اتهامات مزبور را از خود دفع کنند. بزرگانی چون شیخ بهایی، ملاصدرا، فیض کاشانی از این جمله بودند. آنان که از بزرگان مکتب فلسفی اصفهان به شمار می‌آمدند می‌کوشیدند حساب عرفان حقیقی و محققان عرفا را از تصوف خانقاهی منحط و جهله صوفیه جدا کنند و هم‌آوایی آن را با دین مبین و مذهب حقه شیعه نشان دهند. در این مقاله ضمن تشریح نزاع مذکور و زمینه‌های اجتماعی و سیاسی آن، به مواجهه دوگانه فیض کاشانی با تصوف می‌پردازیم و رد پایان نشان می‌دهیم که فیض علاوه بر تمایز مذکور، در نقد خود بر برخی تعالیم متصوفه به دنبال نشان دادن تفاوت عرفن شیعی با عرفان غیرشیعی است. فیض، عرفان حقیقی را مرتبه‌ای از معارف اهل بیت علیهم السلام می‌دانست و بر آن بود که عرفا شاگردان مکتب اهل بیت و بهره‌ور از کمالات ایشان بوده‌اند.

واژگان کلیدی: عرفان، تصوف، صوفیه، مکتب اصفهان، اهل ظاهر، فیض کاشانی، شیخ بهایی، ملاصدرا.